

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹



10.22059/jis.2020.285671.699

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

<https://jis.ut.ac.ir>

A Survey on the Attribution of a Saying to Sa'di and Wassaf

Javad Bashari¹

Assistant Professor of Persian Language and Literature University of Tehran

Received: July 18, 2019; Accepted: November 3, 2019

A famous saying is cited in many classic Persian works of prose and is attributed to Sa'di (because of close similarity between it and a couplet by the poet). Yet, another version of it can be found in *Tarikh-e Wassaf*. First of all, the article searches the exact words of the saying in Sa'di's works, then it examines the manuscripts of Wassaf's work, and finally reviews other ancient works of Persian prose that contain one of these two versions of the saying. For instance, Fereidoon Sepahsalar's biography of Rumi (before or contemporary with *Tarikh-e Wassaf*), quotes the version that is found in *Wassaf*. The article concludes that Sa'di and Wassaf have quoted an ancient Arabic maxim which was so popular between the learned Iranian.

Keywords: Saying, Sa'di, Wassaf, Ornate prose, Quotation.

1. Email of the corresponding author: j.bashary@ut.ac.ir

بررسی مثل‌واره‌های منتسب به سعدی و وصاف

جواد بشری^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۵/۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۸/۱۲

(از ص ۶۵ تا ص ۸۰)

چکیده

در برخی کتب نثر اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم و پس از آن، به کلام موزونی با کارکردی مثل‌گونه استشهد شده که شباهت زیادی به مصرعی از سروده‌های سعدی دارد؛ در حالی که در تاریخ و صاف، این مصرع به مؤلف تاریخ، انتساب یافته است. در این گفتار با نگاهی چندوجهی ابتدا ضبط تعدادی از دستنویس‌های کلیات سعدی در موضع مربوط به مصرع مزبور بررسی خواهد شد، سپس فقره‌ای از تاریخ و صاف که این مصرع را در خود جای داده با مقایسه دستنویس‌هایی از آن به اتقان خواهد رسید. فرض نهایی درباره این مصرع مثل‌گونه آن است که سعدی و وصاف مثل مشهوری را دست‌آویز هنرنمایی خویش قرار داده و اولی با تغییری جزئی در ابتدای آن و دومی به شکل دست‌نخورده آن را تضمین و برداشت کرده‌اند. استفاده یکی از کتب نثر از این مصرع (رساله فریدون سپهسالار) که همزمان با وصاف یا حتی پیش از او نگاشته شده، به نتیجه‌گیری اخیر یاری می‌رساند. از این رو نمی‌توان این مصرع را متعلق به وصاف دانست، بلکه حدس قریب‌به‌یقین آن است که او نیز مثل مشهوری را که پیش از او در افواه رواج داشته در کلام خویش تضمین کرده و آن را به نام خود زده است.

واژه‌های کلیدی: مثل، سعدی، وصاف، نثر دیوانی، تضمین.

مقدمه

در میان غزل‌های سعدی، غزل مشهوری به مطلع «گرم بازآمدی محبوب سیم‌اندام سنگین‌دل / گل از خارم برآوردی و خار از پای و پای از گل» وجود دارد که مصرعی از آن کاربردی مثل‌گونه یافته است: «که هرچ از جان برون آید نشیند لاجرم در دل» (سعدی، ۱۳۸۵: ۵۳). این مصرع به‌فاصله اندکی از عهد حیات سعدی، با ضبط‌های گوناگون و اغلب به‌صورت «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل»، توسط برخی پدیدآوران آثار نثر به کار گرفته شده است. کمبود مآخذ مثل‌شناسی در زبان فارسی پیش از سده هفتم هجری، و نبود آن در متون کهن فارسی موجود، ممکن است ذهن را به سمتی سوق دهد که اصل این مثل موزون را متعلق به خود سعدی بدانیم. زیرا او در جامعه نظم پوشیدن به حکمت‌های ریشه‌دار پیش از خود تبخّر والایی داشته و بسیاری از جملات و مصرع‌های موجود در کلیات او، پس از وی به شکل مثل درآمده است. آیا این

مصرع نیز از چنین قاعده‌ای پیروی می‌کند؟ بررسی متون نثر سده هفتم و هشتم هجری نشان می‌دهد که این مصرع، وضع بسیاری پیچیده‌ای دارد. از یک سو، صورتی از آن در یکی از مشهورترین و زیباترین غزل‌های سعدی آمده است. از سوی دیگر، مورخ و نثرنویس شهیر هم‌روزگار سعدی، وصاف شیرازی، در جایی از تاریخ خود، صورتی دیگرگونه از آن را به نام خویش ثبت و تصریح کرده که او سراینده آن است. برای یافتن صاحب اصلی سخن، ابتدا لازم است به برخی از مهم‌ترین منابعی که یکی از صورت‌های این مصرع مثل‌گونه را در اواخر سده هفتم و تمام سده هشتم هجری به کار برده‌اند، اشاره شود.

۱. ضبط مصرع در دستنویس‌های کلیات سعدی

از بررسی منابعی که مصرع سعدی در آن‌ها نقل شده به دست می‌آید که این کلام موزون در ذهن نثرنویسان و منشیان قرن هشتم هجری محدود به یک ضبط واحد نبوده است. پرسش اینجاست که آیا این چندگانگی، ناشی از تصرفاتی است که خود منشیان در بیت‌های مشهور روا می‌داشته‌اند تا آن را پس از تراش دادن، برای متن خویش کارآمدتر سازند؟ یا این که خود شاعر، در تحریرهایی که از این بیت در طول زمان عرضه کرده، پردازنده هر دو ضبط بوده است؟ نگاهی به دستنویس‌های کهن کلیات سعدی، البته نشان می‌دهد که احتمالاً تنها یکی از ضبط‌ها متعلق به خود سعدی است و این همان ضبطی است که اعمّ اغلب دستنویس‌های کلیات سعدی آن را تأیید می‌کنند. از میان دستنویس‌های مورداستفاده در تصحیح دکتر یوسفی، این نسخه‌ها ضبط «که هرچ از جان...» را تأیید می‌کنند: آلمان (مورخ ۷۰۶ق) پاریس شماره ۱۷۷۸ (مورخ ۷۶۷ق)، مجلس قرن هشتم (بعد از ۷۳۴ق)، پاریس شماره ۱۷۹۶ (حوالی نیمه سده هشتم)، پاریس شماره ۸۱۶ (ظاهراً ۷۸۶ق)، مرکزی دانشگاه (فروزانفر سابق) شماره ۸۵۱۵ (نیمه قرن نهم)، کتابخانه خصوصی دکتر اصغر مهدوی (مورخ ۸۰۲ق) و مجموعه اباصوفیا (مورخ ۸۱۶ق) (همان: ۳۹۴-۳۹۵). از نسخه‌های خطی کهن کلیات سعدی که پس از اتمام کار دکتر یوسفی به دست آمد نیز، دستنویس کهن و معتبر موزه ملی کابل (همان، ۷۲۶ق: ۳۱۲)، دستنویس کهن کتابخانه مرعشی به شماره ۱۴۵۰۳ (همان، نیمه نخست سده هشتم ق: گ ۷ب)، دستنویس شماره ۷۷۷۳ کتابخانه مجلس (همان، ۷۵۳ق: گ ۲۷۲ب) و دستنویس شماره ۱۱۹۲۰ کتابخانه مرعشی (همان، ۷۷۳ق: گ ۳۵۹الف) همین ضبط را تأیید می‌کنند. دستنویس‌هایی نیز که ضبط دیگری را حفظ کرده‌اند انگشت‌شمارند^(۱) و از آن

میان تنها یک نسخه وجود دارد که ضبط «سخن کز جان برون آید...» را نمایش می‌دهد، و آن دستنویس شماره ۱۰۴۱۲ کتابخانه آستان قدس رضوی، از نیمه دوم سده هشتم هجری است (همان، ۷۶۶ق: گ ۱۹۹الف). واحد بودن ضبط این دستنویس، البته احتمال تصرف کاتب را افزایش می‌دهد و شاید بتوان گفت که این کاتب صورتی از مثل مشهور «سخن کز جان...» را که در ذهن خویش با آن انس داشته، وارد شعر کرده است. نثرنویسان و منشیانی که به این مصرع استناد جسته‌اند، طبق سنت استشهاد به ابیات و اقوال، هیچ اشاره‌ای به نام سراینده نکرده‌اند تا بدانیم آیا صورت «سخن کز جان برون آید...» را متعلق به سعدی می‌دانسته‌اند یا نه. مع الوصف، تا اینجا منتسب کردن ضبط «سخن کز جان برون آید» به خود سعدی غیرممکن تلقی می‌شود. بنابراین لازم است منبع یا منابع معتبر دیگری به دست آید که در آن، صورت «سخن کز جان برون آید» به فرد دیگری انتساب یافته باشد تا شاید بتوان بر اساس آن، به نتیجه‌گیری نسبتاً قطعی‌تری در این باب رسید.

۲. وصاف شیرازی، یکی از تضمین‌کنندگان مثل «سخن کز جان برون آید»

منشیان و نثرنویسان سده هشتم هجری، به نگارش‌های شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی مشهور به وصاف، یکی از بزرگ‌ترین مورخان و تأثیرگذارترین دیوانسالاران عهد ایلخانی، به‌مثابه نمونه عالی و فاخر نثر منشیانه و دیوانی فارسی می‌نگریسته و از آن پیروی می‌کرده‌اند. او از کسانی است که علاوه بر اشتغال به تاریخ‌نگاری و نیز پرداختن به امور مالیاتی، به‌سبب کسب مرتبه والای «ترخانی» (مصون از مجازات در جرائم) از یکی از ایلخانان مغول (خیراندیش، ۱۳۹۰: ۴۶-۴۷)، جایگاه اجتماعی والایی نیز داشته و همین امر، و همچنین پشتیبانی دستگاه اداری و دیوانی ایلخانی از اثر او، قطعاً به انتشار زودهنگام کتاب تاریخش، «تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تاریخ وصاف)» منجر شده است. وصاف در جایی از این کتاب، به مصرع «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل» با عبارت توضیحی «لمؤلفه» استناد و تصریح کرده که این مصرع متعلق به خود اوست. ابتدا لازم است فقره‌ای که این مصرع در آن به کار رفته، عیناً بازخوانی شود. وصاف در ثبت مطالبی پیرامون ارزش غیرذاتی یا به عبارت دیگر عرضی ثروت، با این استدلال که «حصول کمال و استکمال نفس ناطقه، مبنی بر عدالت است و حصول عدالت به دالت مال»، و این که لازم است تمایزی بین گردآوری مال به‌نیت رشد دادن نفس و انفاق، با حب مال به نیت عشق ورزیدن منفی به آن، وجود داشته باشد،

حکایت‌واره‌ای از ابوسعید ابوالخیر نقل می‌کند و در پایان، برای نشان دادن تأثیرگذاری کلام ابوسعید، همان مصرع مثل‌مانند مورد گفتگو را ثبت می‌کند: «و از مقامات قدوه العارفین شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله سرّه نقل کرده‌اند که مسمار طویله اصطبل از زر ساخت. منکران طریقه عرفان و دورماندگان از عالم عیان که دیده بصیرت ایشان سَبَل خَبَل داشت، حمل بر سرف و اظهار شرف کردند و زبان ملامت "لا شَرَفَ فِی السَّرَفِ" دراز گردانیده، از حقیقت "لا سرفَ فی الشَّرَفِ" غافل بودند. شیخ در جواب گفت: ما میخ زر در گل فروبرده‌ایم و دیگران در دل؛ لمؤلفه: "سخن کز جان برودن آید نشیند لاجرم در دل"» (وصاف شیرازی، ۱۲۶۹ق، ج ۴: ۵۲۹؛ همان، ۱۳۸۸ [۱۳۸۸]: ۳۱۱، رک. یمّنی، ۱۳۹۰: ۱۶۲-۱۶۳).

دستنویس خطّ مؤلف تاریخ وصاف از این بخش از کتابش برجای مانده و تردیدی در صحّت وجود چنین عنوانی برای مصرع مزبور وجود نخواهد داشت (همان، ۱۳۸۸ [ب]: برگ ۲۲۸ب-۲۲۹الف/صص ۴۵۵-۴۵۶).^(۲) با این عنوان، در واقع مسأله‌ای ظاهراً ساده، به معنایی دشوار تبدیل شد. چطور ممکن است شخصی در اوایل سده هشتم هجری، کلامی را که دیگری مشابه آن را در نیمه دوم سده هفتم هجری سروده بوده، متعلّق به خویش بداند؟ ساده‌ترین راه حل آن است که بگوییم وصاف در ثبت عنوان «لمؤلفه» برای این مصرع خطا کرده یا این که دو نفر، به توارد، مطلبی را مشابه یکدیگر بیان کرده‌اند. اما هیچ یک از این دو پاسخ به قدر کافی قانع‌کننده و منطقی نیست و لازم است از فرض‌هایی متفاوت برای حل مشکل استفاده شود.

۳. استشهاد به این مثل‌واره از اوایل سده هشتم هجری به بعد

از مصنّفان آثار نثر تا پایان سده هشتم هجری که صورتی از این مصرع را به کار برده‌اند، می‌توان از این افراد و نگارش‌هایشان یاد کرد:

- فریدون بن احمد سپهسالار که قدیم‌ترین مقامات احوال مولانا جلال‌الدین بلخی از نگاشته‌های اوست، این مصرع را به این شکل به کار برده است: «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل» (فریدون سپهسالار، ۱۳۸۳: ۸۳، ۱۷۱).^(۳) تاریخ نگارش اثر فریدون بن احمد، بین ۶۹۰ تا ۷۱۲ق تخمین زده شده است (همان: یک؛ افشین‌وفایی، ۱۳۹۳: ۷۷). بنابراین او یکی از قدیم‌ترین کسانی است که شکلی متفاوت از صورت به‌کاررفته در غزل سعدی را ثبت کرده است.

- ابوالاشرف معین‌الدین محمد بن حسین بن علی حسینی یزدی، پدیدآور رساله «حجازیه»، رساله‌ای به فارسی در شرح مراحل و منازل واقع بر سر راه حرمین شریفین،

است که آن را نزدیک به ۷۵۷ق پس از اتمام سفر حج خویش نگاشته است (محمد یزدی، ۱۳۸۰: ۹۰۰-۹۰۲).^(۴) دستنویس واحد برجای‌مانده از رسالهٔ مختصر «حجازیه»، محفوظ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به شمارهٔ ۴۲۸۹، به خط کاتبی به نام «محمد بن الحاج بن محمود سجستانی» است که از استنساخ آن به سال ۷۶۵ق در شیراز فراغت یافته است (همان: ۹۰۹). دربارهٔ این رساله که پیش از تصحیح عرفانیان در ۱۳۸۰ [همین متن مورد مراجعه]، دو بار دیگر، یک بار ناقص و یک بار کامل، به چاپ رسیده است، رک: یاحقی، ۱۳۶۸: ۲۸). مصرع موردگفتگو با همان شکل «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل» و بدون نام سراینده، به استخدام این عالم یزدی درآمده است (محمد یزدی، ۱۳۸۰: ۹۲۳؛ یاحقی، ۱۳۶۸: ۲۸).

- محمد بن هندوشاه نخجوانی مشهور به شمس منشی که در ۷۶۷ق از تدوین کتاب پرمطلب و پربرگ خود در موضوع آیین دبیری و انشاء مکاتبات به فارسی فراغت یافته، صورتی از این مصرع را به کار گرفته که عیناً مطابق با ضبط سعدی است: «و این مخلص به عرض این نصایح که از منابع اخلاص مترشح می‌گردند و از مناهل دوستی و اختصاص استنباط می‌یابند، مزاحم مطالعهٔ همایون می‌گردد، و یقینست که چون این کلمات از موارد خیرخواهی صدور یافته، خاطر مبارک قبول آن را تلقی فرماید؛ مصرع: که هرچه از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل» (شمس منشی، ۱/۱۳۹۵: ۱۱۷-۱۱۸).

- در نامه‌هایی که جمال‌الدین حاجی منشی، در رمضان ۷۸۲ق به یادگار برای تاج‌الدین احمد وزیر کتابت کرده، نامه‌ای هست که جمال‌الدین، زمانی آن را از زبان همین تاج‌الدین احمد، خطاب به شیخ‌الاسلام معین‌الدین خراسانی نوشته بوده و رونوشتی از آن را در همان سفینه‌ای که به درخواست تاج‌الدین فراهم می‌آمده (دستنویس مشهور به «بیاض تاج‌الدین احمد وزیر») کتابت کرده است. در این نامه، مصرع «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل»، به مناسبتی به کار رفته است (تاج‌الدین احمد وزیر، ۲/۱۳۸۱: ۲۰). ابوسعید بن یحیی یمّنی که متن ادبی عرفانی موسوم به «آئینهٔ جهان‌نما و طلسم جهان‌گشا» را احتمالاً در سدهٔ هفتم و هشتم هجری پدید آورده، در جایی از کتاب خود مصرع «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل» را به مناسبت، به کار برده است (یمّنی، ۱۳۹۰: ۱۲۷).

- نظام‌الدین شامی یا شنب‌غازانی (متوقای پیش از ۸۱۲ق) که ظفرنامهٔ خویش را به فرمان تیمور، زمانی که برای سالیانی از وابستگان به دستگاه او بوده بین ۸۰۴-۸۰۶ق نگاشته، هنگام سخن گفتن از ماجرای اسلام آوردن بقراط تفلیسی به پیشنهاد و نصیحت

تیمور، چنین مرقوم می‌کند: «به یمن این نصایح، چون از صمیم دل و صدق ضمیر بود، برحسب آنکه [مصراع]: سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل، قفل ضلالت از دل بقراط بگشودند و به شاه‌راه ایمانش راه نمودند» (نظام‌الدین شامی، ۱۳۶۳: ۱۰۱).

-ابوبکر خوافی (۷۵۷-۸۳۸ق)، صوفی مشهور عهد تیموری، در «منهج الرشاد» خود که آن را در ۸۳۱ق به نگارش آورد، این مصرع را بدون نام سراینده به کار گرفت: «و قیل له: ما بال کلام السلف أنفع من کلامنا؟... یعنی از شیخ حمدون رُوح الله روحه پرسیدند که چه حال است و چگونه است که کلام مشایخ متقدم و سلف صاحبین نافع‌تر است و اثر بیشتر می‌کند در ما، از سخنان ما؟ فرمود که ازان جهت که آن بزرگان و مقتدایان از برای عزت مسلمانی سخن می‌گفتند تا خلق اعزاز اسلام کنند و حرمت اسلام و بزرگداشت دین محمد علیه الصلاة و السلام به‌واجبی بجای آرند و خلق را موعظت و نصیحت می‌کردند. و نیز از برای آنکه نفس‌ها از عذاب و دل‌ها از حجاب خلاص یابد. و آن سخن گفتن و موعظت کردن خاص از برای رضای حق تعالی بود و به حظ نفس و هوای طبع آمیخته نبود، لاجرم اثر می‌کرد و می‌کند... و ما در این روزگار از برای عزت نفس سخن می‌گوییم تا مردان ما را به‌واسطه شنیدن آن سخن‌ها عزیز و مکرم دارند و دنیا ازان جهت حاصل شود و جاه و قبول خلق از پی آن درآید، لاجرم اثر نمی‌کند و نفع به ظهور نمی‌آید، و چون لله و فی‌الله نیست و نوری ندارد دل‌ها چگونه منور شود؟ خوشا انصاف مردان و حبتا ارشاد ایشان؛^(۵) [مصراع]: سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل» (خوافی، ۱۳۸۱: ۵۰۹-۵۱۰).

۴. تحلیل سیر تکوین و استخدام این مثل‌واره

برای ترسیم سیر تکوین یافتن این کلام، یک فرض آن است که تصور کنیم ابتدا سعدی مصرع «که هرچ از جان برون آید...» را سروده، سپس وصاف آن را به‌شکل «سخن کز جان برون آید...» درآورده و آن‌گاه در کتاب نثر خود بدان تمثّل جسته است. روشن است که وصاف در روزگار سعدی با او ارتباط داشته (اقبال، ۱۳۷۸: ۱۸۲-۱۸۳) و ابیاتی را نیز از شاعر بسیار مشهور همشهری‌اش در تاریخ خویش نقل کرده است (وصاف، ۱۳۶۹ق: ۹۹، ۲۴۳، ۶۲۰؛ جهان‌بخش، ۱۳۹۳: ۱۲۷-۱۳۲؛ اقبال، ۱۳۷۸: ۱۸۰-۱۸۱). ابیات سعدی در تاریخ وصاف، محدود به این موارد نیست. مثلاً تنها برای یک نمونه دیگر، رک: وصاف، ۱۳۶۹ق: ۱۹۴، سطر ۲۲، بیتی از بوستان. بر مبنای این فرض، لابد ثبت مصرع وصاف در تاریخ پرخواننده و مشهورش، باعث مشهور شدن صورت اخیر از این مصرع شده است، به‌طوری که حتی صورتی که سعدی آن را در غزلش به کار گرفته بوده، به هیچ وجه حائز شهرت صورت نوظهور آن که به وصاف

تعلق داشته نشده است. اما مشکلی که بر سر راه این فرض وجود دارد این است که فریدون بن احمد سپهسالار، که بین ۶۹۰ تا ۷۱۲ق کتاب خویش را می‌پرداخته، چگونه دقیقاً از همین صورتی استفاده کرده که سالیانی بعد یا همزمان با او، وصاف آن را در اثر خویش و با تصریح به این که سروده خود اوست، به کار گرفته است؟ پذیرفتنی نیست که نویسنده‌ای در روم (آسیای صغیر)، با مصرعی که وصاف با تغییری ظریف آن را از سعدی اقتباس کرده، آن هم شاید مدتی پیش از نگارش و سپس تکثیر نسخه‌های تاریخ وصاف، چنان ارتباط برقرار کرده باشد که آن را برای زینت دادن کلام منثور خویش به کار بندد. اگر هم مبنای فرض را بر این بگذاریم که فریدون بن احمد پیش از نگارش تاریخ وصاف کتاب خویش را نگاهشته، اساساً تأثیرپذیری او از وصاف در وام‌گیری این مصرع محال و غیرممکن خواهد بود. بنابراین لازم است فرض اخیر باطل اعلام شود و حدسی دیگر مجال طرح یابد.

بر اساس پندار دیگری که استوارتر به نظر می‌رسد، با حکمتی روبرو هستیم که در ادب عربی، قدمتی دیرین دارد و صورت‌هایی از آن را با انتساب به زیاد بن ابی‌سفیان یا عامر بن عبدالقیس، متعلق به سده یکم هجری می‌دانند. فی‌المثل ابن‌قتیبه در سده سوم و ابن‌عبدالبر در سده پنجم هجری، آن را با این عبارات، به نام «زیاد» ثبت کرده است: «إِذَا خَرَجَ الْكَلَامُ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَ فِي الْقَلْبِ، وَإِذَا خَرَجَ الْكَلَامُ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ يُجَاوِزِ الْأَذَانَ» (الدينوري، ۱۴۱۸ق: ۱۴۱؛ القرطبي، ۱۴۱۴ق: ۷۰۲. نیز رک: المغربي، بی‌تا: ۱۸۱، با تفاوتی در سرآغاز و پایان کلام: «إِنَّ الْكَلَامَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَ فِي الْقَلْبِ، وَإِذَا خَرَجَ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ يُجَاوِزِ الْأَذَانَ» و با انتساب گفتار به «بعض الحكماء»؛ ورام، ۱۳۷۶ق/۲: ۱۵۳). «الكلام إذا خرج من القلب وقع على القلب، وإذا خرج من اللسان لم يجاوز الأذان» با انتساب به گوینده نامعلوم و با عنوان «بعضهم»؛ دهخدا، ۱/۱۳۸۳: ۷۳. ابن‌ابی‌الحديد (۱۴۲۸ق/۲۰: ۴۱۲، حکمت ۲۷۹) در شمار حکم «منسوب» به امام علی علیه السلام که آن‌ها را در انتهای شرح خود بر نهج‌البلاغه ثبت کرده، این حکمت را نقل می‌کند: «الكلمة إذا خرجت من القلب وقعت في القلب، وإذا خرجت من اللسان لم تجاوز الأذان». این در حالی است که اغلب منابع متقدم، عبارت موردگفتگو با ضبط اخیر (با سرآغاز «الكلمة إذا خرجت») را به عامر بن عبدالقیس نسبت داده‌اند (الجاحظ، ۱۴۱۸ق/۱: ۸۳-۸۴؛ ج ۴، ص ۲۹؛ همان، ۱۴۲۴ق/۴: ۳۶۲؛ همان، ۲۰۰۲م: ۳۴۱؛ الآبی، ۱۴۲۴ق/۴: ۱۰۷؛ القيروانی، بی‌تا/۱: ۱۹۶) که یا از اوست و یا به زیاد بن ابی‌سفیان تعلق دارد؛ و گویا تنها در سده هفتم هجری است که به امام علی نسبت داده می‌شود (برای آگاهی از منبعی دیگر جز شرح ابن‌ابی‌الحديد حاوی چنین انتسابی، رک: الموصلي، ۱۴۲۴ق: ۶۳، با این عبارات: «الموعظة إذا خرجت من القلب وقعت في القلب و إذا خرجت من اللسان

لم تتعد الأذان». در منابع فارسی نیز فی‌المثل بخشی از این جمله در یکی از منابع صوفیانه اواخر سده هفتم هجری (نگاشته حدود ۶۷۰-۶۹۰ق)، بدون نام گوینده آمده است: «زیرا که از منشأ دل صافی گفته می‌شد، لاجرم به دل‌ها می‌رسید که: الکلام إذا خرج من القلب وقع فی القلب» (جوینی، ۱۳۸۱: ۴۵۷).

این گفتار حکیمانه و مثل‌مانند عربی، و یا مضمون مشابه آن در فارسی، پیش از سعدی و در سده ششم هجری مدّ نظر نظامی و در اوایل سده هفتم هجری مورد توجه کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی نیز بوده است: «پذیرا سخن بود، شد جای‌گیر/ سخن کز دل آید بُود دلپذیر» (نظامی، ۱۳۹۳: ۹۶؛ دهخدا، ۱/۱۳۸۳: ۷۳؛ ۲/۱۳۸۳: ۹۵۴)؛ «هرچ از زبان رود نرسد بیش تا به گوش/ در دل نرفت هر سخنی کآن ز جان نخاست» (کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، ۱۳۴۸: ۱۷؛ همان، ۱/۱۳۹۶: ۲۴۸؛ دهخدا، ۴/۱۳۸۳: ۱۹۱۶). در فاصله اوایل سده هفتم هجری تا روزگار شاعری سعدی (سنواتی نامعلوم پیش از ۶۵۰ق) احتمالاً صورت موزونی از این مثل به زبان فارسی شکل گرفته بوده که احتمالاً همان صورت «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل» است. سعدی نیز هنگام سرایش مصرع «که هرچ از جان برون آید...»، به همین مثل توجه داشته است. گویا جز این، راه قابل‌اعتنای دیگری وجود ندارد تا بتوانیم وجود این مصرع را که پیش از دست به قلم شدن و صاف یا انتشار کتاب او و رسیدنش به قلمرو سلاجقه روم، در کتاب فریدون بن احمد سپهسالار (نگارش: ۶۹۰-۷۱۲ق) آمده، توجیه کنیم. به نظر می‌رسد و صاف نیز که دستی در سخن‌سرایی داشته و اشعار بسیاری از خود با همین عنوان «لمؤلفه» در جای‌جای کتاب تاریخ خویش وارد کرده، احتمالاً پیش‌تر مثل قدیمی «سخن کز جان...» را در شعری به کار بسته بوده و این مصرع مثل‌گونه را به همراه سایر مصاریعی که سروده بوده، دیگر از آن خویش می‌دانسته است. نوع رفتار او با این مصرع، و تضمین آن، و سپس تلقی آن به‌مثابه سخن خویش، در روزگار او بسیار شناخته‌شده بوده و محتاج عرضه شواهد زیادی نیست.^(۶) طبق یک فرض، می‌توان تصوّر کرد که و صاف مصرع مثل‌مانند «سخن کز جان برون آید...» را در کلام خویش تضمین کرده و از آن پس دیگر آن را به نحوی متعلق به خود ساخته است. بنابراین حدس قریب به یقین آن است که این مثل سالیانی پیش از سعدی در زبان فارسی رواج یافته بوده است و و صاف آن را نه از کلام سعدی (که در آن مثل، تصرفی شاعرانه هم روا داشته بوده)، بلکه از داشته‌های ادبی و زبان‌زدهای خود زبان فارسی پیش از سعدی، اخذ کرده است. او احتمالاً در شعری - که

اصل آن اینک در میان اشعار برجای مانده از وصاف، دیده نمی‌شود.^(۷) - مصرع مثل‌مانند مزبور را به شیوه «تضمین» به کار برده است. همین امر نیز باعث شده که وصاف از حدود اوایل سده هشتم هجری و پس از سرایش آن شعر تضمینی، به یکی از مالکان مصرع «سخن کز جان برون آید...» تبدیل شود. خود او نخستین کسی است که به مصرع خود استشهاد کرده و آن را در نثر آراسته و منشیانه خویش نقل نموده است. نثرنویسان پس از روزگار وصاف نیز، هم از طریق شهرت عالم‌گیر این مصرع، و گروهی نیز شاید به واسطه مطالعه «تجزیه الامصار» (تاریخ وصاف) با آن آشنایی یافته‌اند. در توجیه وجود ضبط متعلق به سعدی («که هرچ از جان...») در نثر منشی برجسته اواخر عهد ایلخانی و اوایل عهد جلایری، یعنی محمد بن هندوشاه نخجوانی - که تنها فرد از میان نثرنویسانی است که نه مصرع وصاف یا صورت مشهور مثل‌واره مزبور، بلکه مصرع اصلی سعدی را به کار برده - می‌توان چنین تصوّر کرد که او در موضع مورد اشاره، به هیچ وجه تحت تأثیر صورت رایج مثل قرار نداشته و این مصرع را مستقیماً از اشعار خود سعدی برداشت کرده است. او در آثار خود، چه در نثرهای دیوانی، و چه در فرهنگ «صحاح الفرس»، بارها به سروده‌های سعدی استناد جسته و از کسانی است که تحت تعلیم پدر دانشور و ادیب خویش، یعنی هندوشاه نخجوانی، و همچنین متأثر از فضای ادبی قرن هشتم هجری، با سروده‌های شیخ صوفی‌منش شیراز آشنایی خوبی داشته است. مسأله جزئی پایانی آن که چرا در یک دستنویس کلیات سعدی مورخ ۷۶۶ق (نسخه آستان قدس رضوی)، صورتی جز صورت متعلق به سعدی، و شکل اصلی مثل‌واره، یعنی «سخن کز جان...» ظهور یافته است؟ پاسخ تا حدودی روشن است. این تصرف، نه حاصل ویراست‌ها و حک و اصلاح‌های خود شاعر، که نتیجه دخالت «محمد [بن] عبداللطیف [بن] محمد العقاقیری»^(۸)، کاتب فاضل دستنویس آستان قدس، سال‌ها پس از درگذشت صاحب اصلی شعر است. این کاتب که در نیمه دوم قرن هشتم هجری، در شیراز^(۹) با مثل سائر «سخن کز جان برون آید...» آشنایی داشته، هنگام استنساخ این بیت سعدی، ترجیح داده آن را به‌زعم خویش اصلاح کند. این تصرف را علاوه بر انتساب دادن به کاتب دستنویس آستان قدس، همچنین می‌توان به نسخه‌ای که کاتب دستنویس موردگفتگو از روی آن نسخه‌برداری کرده، یا حتی به مادر نسخه آن نیز نسبت داد.

۵. نتیجه

نتیجه نهایی این بررسی‌نامه آن است که مصرع مشهور و مثل‌مانند «سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم در دل»، از سخنان زبان‌زد و حکمت‌های مشهور زبان فارسی بوده که احتمالاً در نیمه نخست سده هفتم هجری در قلمرو زبان فارسی به قدر کافی شناخته شده بوده است. به طوری که یک بار سعدی در حدود نیمه سده هفتم هجری یا کمی پیش‌تر و یا پس‌تر از آن، به طرزی واضح، بیشتر کلمات آن را در مصرعی از خویش می‌گنجاند. در اواخر این قرن و یا سنوات اولیه سده هشتم هجری (پیش از ۷۱۲ق)، فریدون بن احمد سپهسالار در کتابی در موضوع مناقب مولانا، همان صورت مشهور را در کلام خود مندرج می‌سازد. سالیانی بعد نیز، و صاف شیرازی در تاریخ مشهور خود، هنگام استشهاد به این مثل‌واره موزون، آن را متعلق به خویش معرفی می‌کند. در حالی که دست‌کم به واسطه کاربرد مصرع اخیر چند سالی پیش از نگارش تاریخ و صاف (در مناقب مولانا)، بی‌شک می‌دانیم که اصل مصرع نمی‌توانسته سروده خود و صاف باشد، لازم است توجیه دیگری برای این مدعا به دست آوریم. به نظر می‌رسد شیوه تصاحب این شعر توسط و صاف آن بوده که او پیش از نگارش تاریخ خود، مصرع اخیر را در شعری «تضمین» و درج کرده و از آن پس، تمام آن شعر، از جمله مصرعی که در آن تضمین شده بوده، در تملک او بوده است. گویا این بهترین راهی است که می‌توان بر اساس آن این مصرع مسأله‌ساز را بین همه کسانی که از آن بهره برده‌اند، توزیع کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. یک دستنویس بسیار کهن، یعنی دستنویس «دیوان هند- لندن» مورخ ۷۲۸ق، ضبط اندکی متفاوت نسبت به اغلب نسخه‌ها را نشان می‌دهد: «هرآنچ از جان برون آید...» (سعدی، ۱۳۸۵: ۳۹۵؛ همان، ۷۲۸ق: گ ۱۱۶۷ الف). همچنین دستنویس قدیم چستربیتی نیز که البته دستنویس یکدستی نیست و به چند خط و در چند دوره کتابت شده، ضبط «هرچ از دل...» را دارد (همان، ۱۳۸۵: ۳۹۵). این ضبط‌ها همگی نشان می‌دهند که صورت «سخن کز جان برون آید...» به‌هیچ وجه به سعدی تعلق نخواهد داشت.
۲. در میان دستنویس‌های متوسط تاریخ و صاف، مواردی هستند که در این جایگاه، عنوان این شعر را به جای «لمؤلفه» که ضبط دستنویس خط پدیدآور و نیز نسخه مضبوط چاپ بمبئی است، به صورت مبهم «مصرع» ثبت کرده‌اند. برای نمونه، می‌توان از دستنویس خط نیکروز بن خضرشاه، مورخ ۸۶۸ق (وصاف شیرازی، ۸۶۸ق: گ ۲۸۷ الف) یاد کرد که عنوان «مصرع» را به جای «لمؤلفه» برگزیده است (دربارۀ کاتب این دستنویس، نیز رک: نویدی ملاطی، ۱۳۸۹: ۲۰). اما این موارد، در مقابل دستنویس خط مؤلف (نسخه اصل) که صراحتاً عنوان «لمؤلفه» دارد، ارزش چندانی نخواهد داشت. از سویی، ضبط «لمؤلفه»، جز چاپ سنگی معتبر بمبئی، در دستنویس‌های دیگر این اثر نیز تأیید می‌شود. برای نمونه، در دستنویس شماره ۲۹۲۳ کتابخانه مجلس، مورخ

۸۸۶ق، ضبطی مطابق با دستنویس اصل آمده (همان، ۸۸۶ق: گ ۳۰۶الف) و مشخص می‌گردد که ضبط‌های دستنویسی چون دستنویس ۸۳۲۱ مجلس در این موضع اعتبار چندانی ندارد.

۳. احتمال برافزوده‌بودن این مصرع به دست کاتبان و ناسخان کتاب سپهسالار منتفی است. زیرا علاوه بر این‌که این مصرع در نسخه اساس متن افشین‌وفایی (نسخه A، مورخ ۹۴۳ق) آمده، در چاپ سنگی کانپور (با رمز B در همان چاپ) که تباری متفاوت با نسخه اساس داشته نیز، وجود دارد. همچنین، برخی از قدیم‌ترین دستنویس‌های تاریخ‌دار اثر، یعنی دستنویس قونیه به خط مستنجد (فرزند شرف‌الدین ابوالمعالی ساتی که او نوه چلیبی حسام‌الدین بوده) متعلق به نیمه دوم سده هشتم هجری (نسخه اساس چاپ برادران موحد) و دستنویس کتابخانه فاتح، مورخ ۸۸۷ق (افشین‌وفایی، ۱۳۹۳: ۷۷-۷۸)، این مصرع را در جای خود داراست (فریدون سپهسالار، ۱۳۹۵: ۲۱۵، ۳۸۷؛ همان، ۸۸۷ق: گ ۱۱۴۸الف).

۴. پدیدآور این رساله، خواهرزاده «سید عضالدین یزدی»، عالم مشهور سده هشتم هجری است (محمد یزدی، ۱۳۸۰: ۹۰۳-۹۰۷). برای اطلاع از نظریه‌ای که سید عضالدین یزدی را جدا از سراینده فارسی‌گویی می‌داند که دیوان اشعار فارسی دارد و منظومه سندبادنامه را پدید آورده، رک: المملطوی، ۱۳۹۰: چهل و نه- پنجاه.

۵. جمله اخیر در متن چاپی به صورت نادرست حروفچینی شده است. به شکلی که برای خواننده چنین تداعی می‌شود که مصرع نخست از بیتی است که «سخن کز جان...» مصرع دوم آن است. در حالی که این جمله، هیچ وزن عروضی ندارد و بی‌شک به نثر است.

۶. تعدادی از شعرای عهد ایلخانی را می‌شناسیم که در تفنن‌های ادبی خویش، مصاربع مشهوری را عیناً تضمین و کوشش می‌کرده‌اند تا از شهرت آن سخنان و مثل‌واره‌ها، نهایت استفاده را در شهرت دادن سروده‌های خود ببرند. اسماعیل بن رضی‌الدین بابا قزوینی، سیاستمدار و ادیب برجسته خاندان افتخاریان قزوین که در اوایل سلطنت ابوسعید ایلخانی (حک ۷۱۷-۷۳۶ق)، یعنی شاید بین ۷۱۷ تا ۷۲۰ق، درگذشته است (اسماعیل بن بابا قزوینی، ۱۳۹۰: ۲۷۹)، در قطعه‌ای در حق نظام‌الدین یحیی، مصرعی از سعدی را تضمین کرده است: «نظام دولت و دین، جان مردمی یحیی/ تویی که دست و دلت غوطه داد دریا را// ...شکایتست مرا از فراق حضرت تو/ ولیک نیست به خدمت نمودنم یارا// ازین شکایت رمزی ز روی گستاخی/ نموده می‌شود از شوق رای اعلا را// که گر تو میل محبت کنی و گر نکنی/ فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را» (همان: ۳۷۴). جز این، موارد بسیاری در میان سروده‌های عهد ایلخانی می‌توان نشان داد که در آن‌ها مصرعی واحد، تک‌تک مصاربع یک رباعی یا یک غزل، و یا یک مثل سائر منظوم، تضمین شده است. توجه به باب هشتم از سفینه/ جنگ «انیس الخلوه و جلیس السلوه»، تدوین شده احتمالاً در اواخر قرن هشتم هجری، که در موضوع «تضمینات» است، می‌تواند رواج این سنت را با نگاه شاعران به اشعار مشاهیری چون سعدی، یا به مثل‌های منظوم مشهور در آن روزگار، نشان دهد (المملطوی، ۱۳۹۰: گ ۱۹۴الف- ۲۰۵الف، و صص ۴۵۱-۴۵۳). عرضه نمونه‌های بیشتری مربوط به این دوران، نیازمند مجال وسیع‌تری است.

۷. از معاصرین، نخستین بار عباس اقبال (۱۳۷۸: ۱۸۱-۱۸۲) از دستنویسی از تاریخ وصاف، موجود در کتابخانه خصوصی خود، یاد کرد که شمار زیادی شعر با تخلص «شرف» و متعلق به وصاف شیرازی در انتهای آن کتابت شده بود. او درباره اهمیت این دستنویس چنین نگاشت: «در آخر یک نسخه قدیم بسیار نفیس از دو جلد اول از تاریخ وصاف که تاریخ آن ۷۴۹-۷۵۰ است و آن را دوست فاضل ارجمند نگارنده آقای صهبا رئیس اداره باستانشناسی اصفهان به من هدیه داده‌اند، خواننده‌ای در تاریخ ۱۰۹۱ قسمتی از دیوان شعر مؤلف کتاب، یعنی وصاف را، که شرف تخلص می‌کرده جمع آورده و به این نسخه ملحق نموده است». این دستنویس خوشبختانه اینک در مجموعه دانشکده ادبیات تهران، شماره ۲۵ج (محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه) در دسترس است (دانش‌پژوه، ۱۳۳۹: ۸۱-۸۲) و تصاویری از صفحات رقم‌دار آن نیز منتشر شده است (بشری، ۱۳۹۷: ۱۱۷). در

کوشش جدیدی که در بازسازی دیوان اشعار و صاف شیرازی براساس منقولات تجزیه‌ی الامصار صورت گرفته و در قالب کتابچه‌ای مستقل منتشر شده است (وصاف، ۱۳۹۲: ۵-۲۶)، هیچ اشاره‌ای به مقاله‌ی اقبال و دستنویس پراهمیت دانشکده‌ی ادبیات نشده است. بنابراین لازم است در آینده این پژوهش بر اساس دستنویس دانشکده‌ی ادبیات تکمیل شود.

۸. «عقاقیری» مترادف عطار، ادویه‌ساز یا دوافروش. برای آشنایی با دستنویس خمسة نظامی مورخ ۷۶۷ق، نسخه‌ی مشهور دیگری به خط او، رک: ریشار، ۱۳۸۳: ۶۶؛ صحراگرد، ۱۳۸۷: ۶۴.

۹. کاتب خود در رقم پایانی دستنویس تصریح کرده که استنساخ آن را در شیراز («بمدینه‌ی شیراز») به پایان برده است (سعدی، ۷۶۶ق: گ ۱۳۸۳الف).

منابع

الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین، ۱۴۲۴ق، *نثر الدر*، تحقیق: خالد عبدالغنی محفوظ، بیروت، دارالکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، ج ۴.

ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۲۸ق، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد ابراهیم، بغداد- بیروت، دارالکتب العربی- دارالأمیرة، ج ۱۹-۲۰.

اسماعیل بن بابا قزوینی، «دیوان»، ۱۳۹۰، به کوشش امینه محلاتی، در: *متون ایرانی*، به کوشش جواد بشری، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ج ۱، صص ۲۶۵-۳۸۹.

افشین‌وفایی، محمد، ۱۳۹۳، «فریدون سپهسالار»، در: *دانشنامه‌ی زبان و ادب فارسی*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۵، صص ۷۷-۷۸.

اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۷۸، *مجموعه مقالات*، گردآوری و تدوین: سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران، روزنه، ج ۲.

بشری، جواد، ۱۳۹۷، «پابرج-۱۳»، *آینه پژوهش*، س ۲۹، ش ۳، مرداد و شهریور ۱۳۹۷، پیاپی ۱۷۱، صص ۱۰۳-۱۳۰.

تاج‌الدین احمد وزیر، ۱۳۸۱، *بیاض*، تحقیق و تصحیح: علی زمانی علویجه، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ج ۲.

الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، ۱۴۱۸ق، *البيان و التبیین*، بتحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، مکتبه‌ی الخانجی، ج ۴ (الطبعة السابعة).

همان، ۱۴۲۴ق، *کتاب الحيوان*، وضع حواشیه: محمد باسل عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، ج ۴ [المجلد الثانی] (الطبعة الثانية).

همان، ۲۰۰۲م، *رسائل الجاحظ*، قدم لها و بوبها و شرحها: الدكتور علی ابوملحم، بیروت، دار و مکتبه‌ی الهلال.

[جوینی]، محمد بن احمد بن محمد، ۱۳۸۱، «مقاصد السالکین»، در: *این برگ‌های پیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، صص ۲۷۳-۴۷۱.

جهانبخش، جویا، ۱۳۹۳، «درباره‌ی برخی از بازخوانی‌ها و بازسرائی‌های شعری از سعدی»، در: *مزدک‌نامه (یادبود هفتمین سال درگذشت مهندس مزدک کیان‌فر)*، خواهان: جمشید کیان‌فر- پروین استخری، تهران، ناشر: پروین استخری، ج ۷، صص ۱۲۷-۱۴۲.

- یَمَنی، ابوسعید بن یحیی، ۱۳۹۰، *آیینة جهان‌نما و طلسم جهان‌گشا، تصحیح و تحقیق: محمدرضا مؤحدی- الهه ربیعی مزرعه شاهی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.*
- خوافی، زین‌الدین ابوبکر، ۱۳۸۱، «منهج الرشاد»، در: *این برگ‌های پیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، صص ۴۷۳-۵۷۹.*
- خیراندیش، عبدالرسول، ۱۳۹۰، «تحول مرتبة ترخانی در انتقال از جامعه تورانی به ایران عصر مغول»، *تحقیقات تاریخی اجتماعی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)*، س ۱، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، صص ۳۹-۴۹.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۳۹، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات»، *مجله دانشکده ادبیات تهران*، س ۸، ش ۱ [ضمیمه مستقل و ویژه‌نامه مجله].
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۸۳، *امثال و حکم*، تهران، امیرکبیر، ۴ ج، چاپ دوازدهم.
- الدینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة، ۱۴۱۸ق، *عیون الاخبار*، الدكتور یوسف علی طویل، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، ج ۲.
- ریشار، فرانسیس، ۱۳۸۳، *جلوه‌های هنر پارسی، ترجمه ع. روح‌بخشان*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سعدی، ۱۳۸۵، *غزلهای سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، سخن.*
- همان، ۱۳۲۶ق، *کلیات سعدی، دستنویس موزه کابل.*
- همان، ۱۳۲۸ق، *کلیات سعدی، دستنویس دیوان هند (این‌دین آفیس- لندن).*
- همان، نیمه نخست سده ۸ق، *کلیات سعدی، دستنویس کتابخانه مرعشی، شماره ۱۴۵۰۳.*
- همان، ۱۳۵۳ق، *کلیات سعدی، دستنویس کتابخانه مجلس، شماره ۷۷۷۳.*
- همان، ۱۳۶۶ق، *کلیات سعدی، دستنویس کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۱۰۴۱۲.*
- همان، ۱۳۷۳ق، *کلیات سعدی، دستنویس کتابخانه مرعشی، شماره ۱۱۹۲۰.*
- شمس منشی (محمد بن هندوشاه نخجوانی)، ۱۳۹۵، *دستور الکاتب فی تعیین المراتب، تصحیح و تحقیق: علی‌اکبر احمدی دارانی، تهران، میراث مکتوب، با همکاری دانشگاه اصفهان، ج ۲.*
- صحراگرد، مهدی، ۱۳۸۷، *مصحف روشن، معرفی برخی از نسخه‌های قرآن در موزه‌های شیراز قرن هفتم تا نهم هجری، تهران، فرهنگستان هنر.*
- فریدون سپهسالار، بن احمد، ۱۳۸۵، *رساله سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد افشین‌وفایی، تهران، سخن، چاپ اول.*
- همان، ۱۳۹۵، *رساله در مناقب خداوندگار، تصحیح و توضیح: محمدعلی موحد- صمد موحد، تهران، کارنامه، چاپ دوم.*
- همان، ۸۸۷ق، *رساله سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار، دستنویس کتابخانه فاتح (استانبول)، شماره ۵۲۹۶.*
- القرطبی، ابوعمیر یوسف بن عبدالبر، ۱۴۱۴ق، *جامع بیان العلم و فضله، تحقیق: ابوالأشبال الزهیری، المملكة العربیة السعودیة، دار ابن‌الجوزی، ج ۱.*

القیروانی، ابوالسحاق إبرهیم بن علی الحصری، بی‌تا، *زهر الآداب و ثمر الألباب*، مفصل و مضبوط و مشروح بقلم المرحوم الدكتور زکی مبارک، حققه و زاد فی تفصیله و ضبطه و شرحه: محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دار الجیل، ج ۱.

کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی، ۱۳۴۸، *دیوان*، با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرستها بانضمام رساله القوس، به‌اهتمام حسین بحرالعلومی، تهران، کتابفروشی دهخدا.

همان، ۱۳۹۶، *کلیات*، تحقیق و تصحیح: سید مهدی طباطبایی، تهران، خاموش، ج ۲.
محمد یزدی، ابوالاشرف بن حسین بن علی حسینی، ۱۳۸۰، «حجازیه»، تصحیح غلامعلی عرفانیان، در: *محقق‌نامه*، به‌اهتمام بهاء‌الدین خرمشاهی - جويا جهان‌بخش، تهران، سینانگار، ج ۲، صص ۹۰۰-۹۳۳.

[المغربی]، النعمان بن محمد، بی‌تا، *تأویل الدعائم*، تحقیق: محمدحسن أعظمی، القاهرة، دار المعارف، ج ۱.

الملطوی، مسافر بن ناصر، ۱۳۹۰، *انیس الخلوۃ و جلیس السلوۃ*، نسخه‌برگردان دستنویس شماره ۱۶۷۰ کتابخانه ایاصوفیا (استانبول)، به‌کوشش محمد افشین‌وفایی - ارحام مرادی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

الموصلی، شرف‌الدین ابومحمد عمر بن شجاع‌الدین محمد بن عبدالواحد، ۱۴۲۴ق، *مناقب آل محمد المسمی بالنعیم المقیم لعترة النبأ العظیم*، تحقیق: السید علی عاشور، بیروت، مؤسسه‌الأعلمی للمطبوعات.

نظامی گنجه‌ای، ۱۳۹۳، *شرفنامه*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، امیرکبیر (چاپ دوم).
نظام‌الدین شامی، ۱۳۶۳، *ظفرنامه*، از روی نسخه فیلکس تاور، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، بامداد.

نویدی ملاطی، علی، ۱۳۸۹، «نیکروز بن خضرشاه، کاتبی از قرن نهم»، *گزارش میراث*، دوره ۲، س ۴، ش ۳۹، خرداد-تیر ۱۳۸۹، صص ۱۹-۲۰.

ورّام، ابوالحسین بن ابی‌فراس المالکی الأشتیری، ۱۳۷۶ق، *تنبییه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعه ورّام*، بیروت، دار صعب - دار التعارف، ج ۲ [افست: قم، مکتبه الفقیه].
وصاف شیرازی، شهاب‌الدین (شرف‌الدین) عبدالله بن عزالدین فضل‌الله، ۱۳۸۸ [الف]، *تاریخ وصاف الحضرة (تجزیة الأمصار و تجزیة الأعصار)*، مقدمه، تصحیح و تعلیق: علیرضا حاجیان‌نژاد، تهران، دانشگاه تهران.

همان، ۱۳۸۸ [ب]، *تاریخ وصاف الحضرة (تجزیة الأمصار و تجزیة الأعصار)*، نسخه‌برگردان جلد کتاب از روی نسخه خط مؤلف، کتابت سال ۷۱۱ هجری قمری، به‌کوشش ایرج افشار - محمود امیدسالار - نادر مطلبی کاشانی، تهران، انتشارات طلایه.

همان، ۱۳۶۹ق، *تاریخ وصاف الحضرة (تجزیة الأمصار و تجزیة الأعصار)*، به‌اهتمام محمد مهدی اصفهانی، بمبئی، طبع سنگی [چاپ افست، تهران، کتابخانه ابن‌سینا - کتابخانه جعفری تبریزی، ۱۳۳۸].

همان، ۱۸۶۸ق، *تاریخ وصاف الحضرة (تجزیة الأمصار و تجزیة الأعصار)*، دستنویس کتابخانه مجلس، شماره ۸۳۲۱.

همان، ۸۸۶ق، تاریخ وصال الحضرة (تجزیه الأمصار و تجزیة الأعصار)، دستنویس کتابخانه مجلس، شماره ۲۹۲۳.

همان، ۱۳۹۲، مجموعه اشعار وصال الحضرة، به اهتمام حکیمه دسترنجی - محمدرضا نصیری، ویراستار: استاد عبدالمحمد آیتی، تهران، هفت‌وادی.

یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۶۸، «رساله حجازیه»، در: مجموعه رسائل خطی فارسی، زیر نظر گروه تصحیح متون معارف اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، دفتر اول، صص ۲۷-۴۵.

